

بسیار حیاتی با برخی جایگاه‌ها داشت. این جایگاه‌ها عبارت بودند از: برخی رؤسای ایل‌های بختیاری، بویراحمدی، ذوقفقاری، خمسه، مقدم و قبایل عرب (بختیاری‌ها به تنهایی قادر به تدارک بیش از ۱۰۰۰۰ مرد مسلح بودند). این تماس‌ها همچنین سردبیران دست‌کم سه روزنامه جنگلی داد، آتش و فرمان را دربر می‌گرفت. سه برادران رشیدیان که کالاهای انگلیسی را وارد می‌کردند و هزینه‌های حزب اراده ملی را تأمین می‌کردند (سفارت انگلیس آنها را تحسین می‌کرد که «دوستان وفادار و حقیقی» هستند و «دقت زیادی در یافتن فرصت‌های تجاری» دارند). برادران رشیدیان همچنین ارتباطات مفیدی با بازار داشتند: با شعیان جعفری معروف به شعبان بی‌بخ، سردسته شوروترین اراذل و اوباش، بابزرگترین صنوف قصاب، نانوا، شیرینی‌پز و قناد و با روحانیون سطح میانی که به مجاهدین اسلام محافظه‌کار و گروه مسلحانه فدائیان اسلام مرتبط بودند. وودهاوس برآورد می‌کند که رشیدیان هر ماه حداقل ۱۰۰۰۰ پوند به کیسه روحانیون، سیاستمداران و سردبیران روزنامه‌ها سرازیر می‌کرد. در نهایت، انگلیس به ژنرال زاهدی نزدیک شد که نخستین وزیر کشور مصلح در مهر ۱۳۳۰ بود. زاهدی خود را بهترین داوطلب کودتا معرفی می‌کرد و لاف می‌زد که دامیان زیادی در ارتش دارد. با اینکه توخالی بودن این ادعایش ثابت شد، او تعدادی حامی نظامی داشت که برخی از آنها مثل خودش در دوران جنگ به خاطر داشتن روابطی با آلمان نازی تبعید شده بودند. او همچنین هوادارانی در بین کانون افسران بازنشسته داشت که اکثر اعضایش به تازگی پاکسازی شده بود.

اما نقطه قوت اصلی زاهدی در جناح مذهبی جبهه ملی قرار داشت: آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی، روحانی سرشناس در نهضت ملی (کاشانی و زاهدی در طی جنگ جهانی دوم با همدیگر در اردوگاه انگلیسی‌ها در تبعید بسر می‌بردند). سیدشمس‌الدین قنات‌آبادی، رئیس مجاهدین اسلام و سه نماینده پر سر و صدای مجلس، مظفر، بقایی، حسین مکی و ابوالحسن حائری‌زاده.

در ۱۳۳۱ رابطه بین جناح عرفی (سکولار) و مذهبی جبهه ملی بر سر چند موضوع حساس تیره شد: تفسیر قوانین قرآن، حق رأی زنان، مالیات بر بازار، فروش مشروبات الکلی و انتصابات در مناصب عالی به ویژه وزارتخانه‌های دادگستری و آموزش و پرورش. بنابراین سفارت انگلیس با چنین شخصیت‌های عجیب و غریبی از طریق زاهدی و نیز سیدضیا و رشیدیان در تماس بود. این ارتباطات باعث شد زاهدی ایران را معادل با آلیس از میان آئینه بداند. او متذکر شد که انگلیس همسایگان عجیب و غریبی پیدا کرده است. در اردیبهشت ۱۳۳۱ زاهدی گزارش داد:

مصاحبه، با دفاع پرشور و احساس پروان از سیاست «زیرکانه» شاه پایان یافت. او ادعا کرد که شاه موفق به جدا ساختن کاشانی، مکی و بقایی از مصلحان شده است و به واسطه نقش شاه، جبهه ملی عملاً موجودیت ندارد. من این ادعا را مورد تردید قرار نمی‌دهم، اما در سوابق رسماً اعلام شده است که جدا ساختن کاشانی و مکی به خاطر عوامل دیگر بوده است و این عوامل را برادران رشیدیان ایجاد و هدایت کردند.

در همین اثنا آمریکایی‌ها هم کارت‌های خود را وارد برنامه کودتا کردند که مهمترین محوطه سفارت بود. از مهر ۱۳۳۱ به بعد سفارت آمریکا اهمیت فراوانی یافت، چون مصلح با اظهار اینکه انگلیس در امور ایران دخالت می‌کند، روابط دیپلماتیک با لندن را قطع کرد. وزارت خارجه انگلیس محاسبه کرد که تعداد کارمندان با مرتبه دیپلماتیک در سفارت آمریکا به ۵۹ نفر بالغ می‌شود، در مقایسه با ۲۱ نفر در سفارت شوروی، ۹ نفر در سفارت فرانسه و ۲۱ نفر در سفارت انگلیس قبل از قطع ارتباط دیپلماتیک. محوطه سفارت آشکارا پذیرای مقامات رسمی سیا با پوشش‌های معمول مثل وابسته فرهنگی، مطبوعاتی، کار و تجاری بود. آمریکا همچنین ۱۳۳ مشاور نظامی داشت که در ارتش و ژاندارمری ایران گماشته شده بودند. این دو هیئت در ۱۳۳۱ تحت رهبری ژنرال رابرت مک‌کلور شروع به کار کردند. او یک متخصص در «جنگ‌های روانی» بود که به تازگی از کره به ایران آمده بود. این مشاوران تماس‌های روزانه‌ای با افسران زمینی به ویژه فرماندهان تانک داشتند. از ۱۳۲۵ به این سو، پتاکون مرتباً به ایران تانک ارسال می‌کرد. فقط در سال ۱۳۳۱، ۲۲ تانک شرم‌نم تحویل ایران داد و بیش از ۳۰۰ افسر برای آموزش به آمریکا رفتند. سفارت آمریکا در سال ۱۳۳۱ با خوشحالی گزارش داد که حتی افسران دست‌چین شده توسط دولت مصلح، «برخورد مساعدی با مشاوران آمریکایی دارند». مک‌کلور و همکاران وی برای آماده شدن در کودتا مه دهان افسران اصلی حتی سرتیپ تقی ریاحی، رئیس ستاد ارتش مورد وثوق مصلح را می‌چشیدند.

ویلبر کارشناس اصلی سیدایران بود. او را اغلب یک «جاسوس نجیب» توصیف می‌کردند و در واقع یک افسر حرفه‌ای بخش سری بود که از دهه ۱۳۱۰ تحت پوشش‌های گوناگون باستان‌شناس، تاریخدان آثار هنری و متخصص در دست‌نوشته‌های جعلی به خاورمیانه سفر می‌کرد. موفقیت پیشین وی حذف تقریبی شاعر معروف ایرانی لاهوتی بود که در مسکو زندگی می‌کرد. ویلبر «خاطرات» او را جعل کرد و منتشر ساخت، با این ادعا که آنها به خارج از روسیه قاچاق شده است. لاهوتی بسیار خوشبخت بود که از بدگمانی استالین جان سالم به در برد.

سیا همچنین یک عامل جوان به نام ریچارد کاتم در تهران داشت. او که عضو انجمن فولبرایت و بعداً استاد علوم سیاسی در دانشگاه پیتزبورگ شد، نه فقط اطلاعات مربوط به حزب توده را جمع‌آوری می‌کرد و این اطلاعات را به سفارت انگلیس هم می‌داد بلکه در مورد حزب زحمتکشان بقایی، حزب راست افراطی آریا و سومکا (حزب کارگران سوسیالیست ملی ایران) نیز اطلاعات کسب می‌کرد. این دو حزب کوچک، در تقلید از نازی‌ها، به ویژه در تقی‌بهدیان و کمونیست‌ها از همدیگر سبقت می‌گرفتند. رهبران آنها طی جنگ جهانی دوم با زاهدی در تبعید بسر می‌بردند. کاتم همچنین مقالاتی نوشت که در روزنامه‌های مورد حمایت مالی به چاپ می‌رسید. در یکی از مقالات، او ادعا می‌کرد که فاطمی یک اختلاس‌کننده محکوم شده و یک همجنس‌باز مشهور است که به مسیحیت و بهائیت تغییر آئین داده است. از نظر بنیادگرایان چنین اتهاماتی حداقل سه بار مجازات اعدام را به دنبال داشت. تعجبی ندارد که فدائیان اسلام تلاش کردند تا

او را ترور کنند. سیا نیز علاقه‌مند بود تا هر طور هست در شجره‌نامه مصلح اجداد یهودی پیدا کند.

سیا دست‌کم چهار مأمور محلی هم داشت: سرهنگ عباس فرزنگان، احسان لنگرانی و به اصطلاح «برادران بوسکو». سرهنگ فرزنگان یک افسر پلیس که به تازگی از آمریکا برگشته بود و در آنجا دوره فشرده‌ای درباره عملیات پنهانی گذرانده بود. فرزنگان که به ستاد کل ارتش گمارده شده بود، اکثر افسران نیروی زمینی در تهران را می‌شناخت. لنگرانی یک فعال حزب توده بود که به موادمخدر اعتیاد داشت. او با اینکه در رهبری حزب نبود، از یک خانواده مذهبی سرشناس بوده و از اعتبار یک انقلابی بی‌باک برخوردار بود. به بیان دیگر، او یک مأمور مخفی کامل به حساب می‌آمد.

بوسکو‌ها که ویلبر آنها را کیوانی و جلالی می‌نامید، فرخ کیوانی و علی جلالی بودند. اولی گزارشگر روزنامه اطلاعات و گزارشگر نیمه‌وقت دیلی تلگراف بود. بعدی سردبیر نشریه ایران پرستان بود. هر دو ارتباطاتی با باشگاه ورزشی تاج و نیز وزنه‌دارها، لوطی‌ها و چاقوکش‌ها داشتند که با زورخانه‌های سنتی مرتبط بودند. آنها کمک‌های مالی بسیارانه فقط به نشریات خود تزریق می‌کردند، بلکه به کیهان، ملت ایران، ملت ما، آرام، ستاره اسلام و آسیای جوانان نیز می‌دادند. روزولت ذکر می‌کند که سیا بوسکو‌ها را ترغیب کرد تا به راهپیمایی توده‌های در روز ورو در هریمین به تهران در تیر ۱۳۳۰ حمله کنند. آنچه او قید نمی‌کند این است که حمله به تلفات سنگینی منجر شد و از طریق نازی‌های داخلی دامن زده شد.

در نهایت اینکه، سیا با عناصر مذهبی جبهه ملی ارتباطاتی شکل داد. در آبان ۱۳۳۱، کاردار انگلیس گزارش داد که کاشانی «هیجانات مختلف را فرو نشانده است و با سفارت آمریکا و نیز شخص شاه تماس برقرار کرده است». وزارت خارجه انگلیس از منابع دیگری شنید که حزب زحمتکشان بقایی مبالغه‌سری از آمریکایی‌ها دریافت کرده است. در هفته کودتا، سیا آقندر به روحانیون پول داد که اصطلاح «دلارهای بهیمنی» بسیار رایج گشت و ارزش بازار سیاه دلار به یک سوم کاهش یافت.

سیا و MI۶ برای آمادگی در کودتا از نزدیک با هم کار می‌کردند تا عزم شاه را راسخ کنند. آنها پیک‌های رده بالایی فرستادند تا به شاه اطمینان دهند که کودتا شدنی است و هر دو ابرقدرت کاملاً پشت او هستند. سرهنگ اخوی، رئیس پیشین اطلاعات ارتش، فهرست افسران ارشد مایل به مشارکت در کودتا را داد. شاهزاده اشرف، خواهر قدرتمند وی، به درخواست آلن دالس از سوئیس به وطن برگشت تا پیام‌های شخصی را از لندن و واشنگتن انتقال دهد. روزولت او را چندین بار مخفیانه به قصر شاه رد کرد تا دلگرمی و قول شخصی از آیزنهاور به شاه بدهد. همینطور سرتیپ نورمن شوارتسکف که از ۱۳۳۱ تا ۱۳۲۸ رئیس هیئت آمریکایی در ژاندارمری ایران بود در اواسط شهریور از تهران دیدن کرد تا همان اطمینان خاطر را تکرار کند. او همچنین فرصت یافت تا با تعلم دیدگان سابق خود دیدار کند و مطمئن شد که آنها در پشت سر کودتا قرار دارند. بالینکه انگلیس و آمریکا، تردید شاه را به شخصیت

**ارزیابی انگلیس نشان می‌داد که مسئله اصلی برای مصلح نه افزایش دادن حق امتیاز بلکه حق حاکمیت ملی بود یعنی کنترل بر استخراج تولید و توزیع نفت**